

## نسبت راوی و مؤلف در روایت‌گری سعدی

دکتر باقر صدیقی‌نیا\*

نقد تاریخی و تذکره‌ای از جمله رویکردهای نقد ادبی است که در آن متن ادبی از جمله به منظور ترسیم سیمای زندگی مؤلف، شناخت اوضاع روزگار او و سوانح تاریخی مقارن خلق اثر، مورد مطالعه و نقّادی قرار می‌گیرد. این شیوه که به «نقد خارجی اسناد» نیز شهرت دارد، به طور معمول اساس کار تاریخ ادبیات محسوب می‌شود (رک: زرین کوب ۱۳۶۱: ج ۱، ۶۳).

غالب پژوهشگرانی که به بررسی زندگی و شرح احوال سعدی پرداخته‌اند معمولاً از همین شیوه نقد بهره گرفته و با مراجعه به آثار شاعر به ویژه گلستان و بوستان او به ترسیم سیمای حیات و سوانح زندگی شیخ شیراز مبادرت ورزیده‌اند. گرچه در این میان همواره محققانی نیز بوده‌اند که در صحت تاریخی برخی از اظهارات سعدی تردید کرده‌اند و بدین حقیقت پای فشرده‌اند که «مقصود شیخ اجل در کتاب گلستان و بوستان بیان مطالب ادبی و حکمی و اخلاقی بوده، برای تفهیم بهتر آنها را در ضمن قصص و حکایات بیان می‌کند و در واقع نظری به صحت و واقعیت آنها ندارد و حکایات و مطالبی را که راجع به خود نقل می‌کند معلوم نیست

---

\* دانشیار دانشگاه تبریز.

تا چه اندازه مقرون به حقیقت و واقع باشد.» (قریب ۱۳۶۳: یه). در مقابل بسیار بوده‌اند محققانی که اساس کار خود را در این زمینه بر همین شیوه نهاده و سرانجام یا به استنتاجات ناصوابی رسیده‌اند و یا نسبت نسیان و لغزش حافظه به سعدی داده‌اند (اقبال آشتیانی، ۱۳۵۰: ۴۸۳).

در این مقاله برآنیم تا با مرور مجمل به برخی از آثار سعدی لغزشگاههای این شیوه نقادی و علت لغزش برخی از پژوهندگان آثار و احوال او را نشان دهیم و با اشاره به نسبت راوی و مؤلف در ادبیات داستانی و نیز در حکایت‌هایی که سعدی در خلال گلستان و بوستان خود آورده است، شیوه بیش و کم متفاوتی را برای قرائت این نوع متون پیشنهاد کنیم.

چنان که می‌دانیم سعدی در نقل حکایت از دو شیوه متفاوت روایت استفاده کرده است:

۱ - بهره‌گیری از زاویه دید سوم شخص که امروز نیز در روایت داستان از آن استفاده می‌شود و به زاویه دید دانای کل موسوم است. تعداد بیشتری از حکایت‌های سعدی با چنین زاویه دیدی روایت شده است و در حقیقت او با بهره‌گیری از نوعی دانای کل محدود به نقل روایت پرداخته است. به عنوان مثال از مجموع چهل و یک حکایتی که در باب اول گلستان آمده، سی و شش مورد با چنین دیدی روایت شده و تنها در پنج حکایت سعدی از زاویه دید اول شخص مفرد بهره گرفته است و در آغاز برخی از این حکایتها «آورده‌اند» یا «گفته‌اند» یا «ندانم که گفت این حکایت به من» آمده و سپس او به روایت حکایت پرداخته است، اما در بسیاری از آنها بدون چنین تعبیری به نقل آنها مبادرت ورزیده است: «دو برادر یکی خدمت سلطان کردی...» یا «کسی مژده پیش انوشیروان عادل آورد...»

۲ - استفاده از ضمیر و زاویه دید اول شخص مفرد، چنانکه اشاره کردیم تعداد حکایت‌هایی که با چنین شیوه‌ای روایت شده، به مراتب کمتر از داستان‌هایی است که در نقل آنها از زاویه دید سوم شخص بهره گرفته شده است. با این حال بحث

انگیزترین حکایتهای سعدی نیز همین حکایتهاست. شیوه روایت آنها و سود جستن از ضمیر اوّل شخص مفرد، پژوهشگران آثار و احوال سعدی را غالباً بر آن داشته است تا این حکایتها را بازتاب مستقیم بخشی از واقعیتهای زندگی شاعر بپندارند و در بازسازی ایام حیات و سوانح عمر شیخ اجل شیراز بدانها استناد بجویند. هانری ماسه، ایران‌شناس و سعدی پژوه سرشناس فرانسوی را به دلیل اعتماد تام و تمام به این قبیل حکایتها و عدم تردید در انطباق آنها با واقعیت، می‌توان نمونه مثال‌زدنی از این گروه پژوهشگران محسوب داشت. وی در کتاب «تحقیق درباره سعدی» برای بازآفرینی سیمای زندگی شاعر شیراز، همه اشارات و اظهارات سعدی را عین واقعیت پنداشته و چنانکه مترجمان او نیز تصریح کرده‌اند اشارات سعدی را به نام جاها و اشخاص و نیز مسافرت‌هایی که در خلال این حکایات از آنها سخن گفته است نمودار گوشه‌هایی از زندگانی او تلقی کرده است. فی‌المثل اگر سعدی ضمن حکایتی سخن از سفر خود از بلخ بامیان به میان آورده است هانری ماسه بی‌آنکه کمترین تردیدی در انطباق آن با واقعیت داشته باشد با استفاده از کتابهای تاریخی و جغرافیایی به بحث مفصل درباره بلخ و بامیان پرداخته و کوشیده است تا نشان دهد که سعدی چه زمانی و از چه راهی به آن سامان سفر کرده است و آیا این سفر پیش از حمله مغول بوده یا بعد از آن؟ ...

اتخاذ چنین شیوه‌ای که در میان پژوهشگران ایرانی نیز بیش و کم معمول بوده (زرین کوب ۱۳۷۰: ۲۴۳، ۲۴۴ - دشتی ۱۳۸۱: ۲۳۶-۲۳۷) به ویژه هنگامی پرسش‌انگیز می‌شود که قائل شدن به انطباق درونمایه این حکایتها با واقعیت زندگی سعدی، تردیدهایی را درباره منش و اندیشه و کردار و رفتار و میزان پایبندی شیخ شیراز به موازین و ارزشهای اخلاقی در پی می‌آورد.

آیا سعدی در سومات مرتکب قتل شده است؟ آن چنان که از یک حکایت بوستان به صراحت استنباط می‌شود؟ آیا چنین رفتاری تا چه حد با شخصیت و اندیشه و منش سعدی می‌تواند سازگار باشد؟

آیا چنان که از یک حکایت دیگر او در گلستان برمی‌آید وی زمانی در ایام جوانی چنانکه افتد و دانی با شاهی سر و سرّی داشته است؟...  
 آیا وی آن چنان پرورده نعمت توانگران بوده که نکوهش درویشی را در حق آنان بر نمی‌تافته و کار را بدانجا می‌رساند که درویش گریبان او را بگیرد و او زنخدان وی را؟

اگر این حکایتها را بازتاب واقعیت‌های زندگی سعدی تلقی کنیم پرسشهای بسیاری از این نوع به میان خواهد آمد و شاید همین قبیل حکایتها و همین نوع تلقی سبب شده است که ادوارد براون گلستان را یکی از بزرگترین آثار ماکیاولی زبان فارسی بداند (براون ۱۳۶۶: ۲۱۰).

بدین ترتیب نخستین پرسشی که هر جستجوگر احوال سعدی در آغاز باید بدان پاسخ گوید این است که آنچه وی در خلال آثار خود به ویژه در گلستان و بوستان با استفاده از ضمیر اول شخص مفرد نقل کرده است تا چه میزان با واقعیت و وقایع تاریخی انطباق دارد و در ترسیم سیمای حیات وی تا چه حدّ می‌توان بدین گونه سخنان اعتماد کرد؟

در عدم انطباق برخی از این حکایتها با وقایع و واقعیت‌های تاریخی، چنان که اقبال آشتیانی تصریح کرده است نمی‌توان تردید ورزید (اقبال آشتیانی ۱۳۵۰: ۴۸۴).

حکایت زیر که سعدی در باب پنجم گلستان خود آورده از آن جمله است: «سالی محمد خوارزمشاه رحمه الله علیه برای مصلحتی با ختا صلح اختیار کرد. به جامع کاشغر در آمدم، پسری دیدم به خوبی به غایت اعتدال و نهایت جمال، مقدمه نحو زمخشری در دست داشت و همی خواند ضرب زید عمر و...» ادامه داستان مبین آن است که در این ایام آوازه سعدی چنان در کاشغر پیچیده بود که حتی نوجوان نحوخوانی نیز او را می‌شناخته است و شعر شاعر شیراز را از این تازه‌وارد که در حقیقت کسی جز سعدی نبود، طلب می‌کرد. عباس اقبال تأکید می‌کند که «داستان صلح سلطان محمد خوارزمشاه با ختا و مشهور بودن شعر سعدی در آن تاریخ در

کاشغر به هیچ مقیاسی درست در نمی آید، چه، سلطان خوارزمشاه دولت قراختائیان را به سال ۶۰۷ هجری به کلی از کاشغر برانداخته و در این تاریخ چنان که خواهیم گفت سعدی یا متولد نشده و یا طفل خردسالی بوده است.» (اقبال آشتیانی ۱۳۵۰: ۴۸۴).

صرف نظر از این قبیل حکایتها که قرائن و شواهد تاریخی مؤید عدم انطباق آنها با واقعیت است، حکایتهای دیگری نیز در خلال آثار سعدی آمده است که هر چند نمی توان بر ناصواب بودن آنها دلایل تاریخی اقامه کرد، قراین دیگری صحت وقوع آنها را مورد تردید قرار می دهد، حکایت حضور او در معبد سومنات و کشتن برهمنی که به تعقیب وی پرداخته بود از آن جمله است. (بوستان/باب هشتم) از تأمل در نتیجه همین حکایت می توان دریافت که حکایت صرفاً برای تفهیم دقیق تر یک نکته اعتقادی پرداخته شده، چنان که با تأمل در اجزا و عناصر آن می توان به این استنباط نیز رسید که سعدی نه با عقاید بت پرستان معبد سومنات آشنایی داشته است و نه اصلاً به درستی می دانسته که سومنات در کجاست؟ درهم آمیختن معتقدات ادیان گوناگون از جمله آیینهای زرتشت و مسیح با یکدیگر و نسبت دادن آنها به هندوان معبد سومنات، نشان دهنده عدم اطلاع سعدی از کیش و آیین آنان است؛ چنان که وقتی در ضمن این حکایت پس از به قتل رسیدن برهمنی در درون معبد و گریز از آن جا می گوید:

به هند آمدم بعد از آن رستخیز و از آنجا به راه یمن تا حجیز

می توان به این نتیجه رسید که گویا سعدی تصور می کرده که سومنات جایی در حوالی هند بوده و نه در محدوده آنان و براساس چنین تصویری است که او می گوید و به تعبیر درست تر از زبان راوی نقل می کند که پس از آن واقعه از سومنات گریخته و به هند آمده است.

تأمل در ابیات پایانی این حکایت به درستی نشان می دهد که مقصود سعدی از بیان آن صرفاً القای اندیشه و عقیده خاصی بوده است براساس آنچه در حکایت آمده راوی که در کار پرستندگان بت معبد سومنات و دست بر آسمان برافراشتن بت در بامدادان فرومانده بود، چند روزی به تقلید کافر می شود و امین دیر؛ سپس

برای کشف راز بت به جستجو می‌پردازد و هر سوی را به دقت می‌کاود:  
 نگه کردم از زیر تخت وزیر      یکی پرده دیدم مکلل به زر  
 پس پرده مطرانی آذرپرست      مجاور، سر ریسمانی به دست  
 به فورم در آن حال معلوم شد      چو داود کاهن بر او موم شد  
 که ناچار چون در کشد ریسمان      برآرد صنم دست بر آسمان

(کلیات / ۳۸۰)

ادامه حکایت متضمن تعقیب برهمن و گریز راوی و کشته شدن برهمن به دست اوست و سرانجام نتیجه‌ای که سعدی از این حکایت می‌گیرد، در حقیقت بیان همین نتیجه است که او را به پرداختن چنین حکایتی برانگیخته، حکایتی که او به مدد تخیل خلاق خود و آنچه دربارهٔ بت معبد سومنات به اجمال شنیده یا خوانده بود، این گونه به تفصیل روایت شده است تا او بتواند متناسب با نظریه کسب و استطاعت اشاعره بر این نکته تأکید ورزد که وقتی بنده‌ای دست نیاز به درگاه خداوندی برمی‌افزاید، این او نیست که با اتکا به نیروی خویش چنین می‌کند، بلکه این خداوند است که دستان وی را به سوی خود می‌کشد. او می‌گوید:

فرج یافتم بعد از آن بندها      هنوزم به گوش است آن پندها  
 یکی آنکه هرگه که دست نیاز      برآرم به درگاه دانای راز  
 به یاد آیدم آن بت چینی‌ام      کند خاک در چشم خودبینی‌ام  
 بدانم که دستی که برداشتم      به نیروی خود برنیفراشتم  
 نه صاحب‌دلان دست برمی‌کشند      که سررشته از غیب درمی‌کشند

(کلیات / ۳۸۱)

در حکایتهای دیگری هم که با استفاده از ضمیر اول شخص مفرد روایت شده است بیش و کم می‌توان قرائتی یافت که مؤید خلاف واقع بودن آنها باشد، چنان که وقتی از وعظ گفتن خود در جامع بعلبک سخن به میان می‌آورد می‌توان با تأمل و تحلیل متن شواهدی بر غیرواقعی بودن آن نشان داد. این همه البته بدان معنی نیست

که هیچ یک از حکایتهای او ارتباطی با تجربیات و مشاهدات او ندارد، بلکه مقصود تأکید بر این نکته است که این قبیل حکایتها، تنها در صورتی می‌تواند مورد استناد محققان و شارحان احوال سعدی قرار گیرد که امارات و شواهد تاریخی مؤید صحت آنها باشد. در غیر این صورت هر تحقیقی در این زمینه در تنگنای تناقض گرفتار خواهد شد و برای خروج از این تنگنا، محقق ناگزیر خواهد بود یا طول عمر سعدی را از یک سده آن سوی تر برد و یا به توجیهاات ناموجهی متوسل شود و تصویر پریشانی از ایام حیات او به دست دهد. (نک: زنجانی ۱۳۷۳: مقدمه)

به نظر می‌رسد که بدون مشخص کردن رابطهٔ راوی و مؤلف در آثار سعدی نمی‌توان حکایتهای او را مستند شرح احوال وی قرار داد. به اعتقاد ما نباید این نکته را از نظر دور داشت که سعدی نیز همانند هر هنرمند داستان‌پرداز دیگری این حق را داشته است که در پرداختن حکایتهای خود از زاویه دیدهای مختلف بهره بگیرد؛ گاهی متناسب با اقتضای موضوع از زاویه دید سوم شخص بهره جوید و گاهی با زاویه دید اول شخص به روایتگری پردازد؛ از این رو نه می‌توان آن حکایتهایی را که با ضمیر سوم شخص روایت شده است به کلی بی‌ارتباط با زندگی و تجربیات و مشاهدات او دانست و نه همهٔ آن حکایتهایی را که با ضمیر اول شخص نقل گردیده است، متضمن خاطرات شخصی وی تلقی کرد. سعدی نیز همانند هر نویسندهٔ دیگری شگردهای گوناگون روایت را به کار برده است. اگر او گاهی از ضمیر اول شخص استفاده کرده است، چه بسا از آن روی بوده که به رغم او این شیوهٔ روایت در مواقعی واقعی تر و تأثیرگذارتر جلوه می‌نماید و او با اتخاذ چنین شیوهٔ روایتگری کوشیده است تا درونمایهٔ حکایت را همچون خاطرات شخصی فرا نماید تا هم خواننده و مخاطب خود را بیشتر تحت تأثیر قرار دهد و هم تنوعی بر آثار خویش بیخشد تا تکرار یک شیوه موجب ملالت خوانندهٔ آثار وی نگردد.

اگر از چنین منظری به قرائت حکایتهای سعدی پردازیم، چه بسا به برخی از زوایای آثار او وقوف افزون‌تری بیابیم و در مواقعی شاید به کشف «نیت مؤلف»

نزدیک‌تر شویم.

در اینجا برای نشان دادن تمایز قرائت مألوف با آنچه مورد نظر ماست، به بازخوانی حکایتی که در پایان باب هفتم گلستان با عنوان «جدال سعدی با مدعی» آمده است می‌پردازیم. به گمان ما با چنین قرائتی هم زوایای نامکشوف حکایت پیش چشم خواننده قرار خواهد گرفت و هم نتایج حاصل از آن با تفکر و منش سعدی انطباق افزون‌تری خواهد داشت و در نتیجه ما را به شناخت دقیق‌تر اندیشه و شخصیت او رهنمون خواهد شد.

پیش از پرداختن به قرائت دیگری از این حکایت، بی‌مناسبت نخواهد بود، پرسشها و چون و چراهایی را که قرائت متداول می‌تواند در پی آورد از نظر بگذرانیم. یکی از کسانی که براساس قرائت مرسوم به اظهار نظر درباره‌ی این حکایت پرداخته، علی دشتی است وی مقام سعدی را بالاتر از آن می‌داند که جدل کند و بر سر موضوعی که نیمی از آن صحیح است با شخصی دست به گریبان شود. دشتی که خود دستی در داستان‌نویسی نیز داشته است، لحظه‌ای گمان می‌برد که - به تعبیر وی - این خود سبک نگارش است، اما بر سر این نکته درست درنگ نمی‌کند و بلافاصله اضافه می‌کند: «شاید هم در ایام جوانی چنین قضیه‌ای برای وی روی داده و با مرد منفی‌باف و پرمدعایی مواجه شده باشد که انصاف را زیر پا گذاشته و یک طرفه قضاوت کرده است، یعنی فقط معایب توانگری را دیده و خوبی متنعمین نیکوکار را نادیده انگاشته و همین امر سعدی را به جدل کشانیده باشد، ولی محققاً آن وقتی که قلم جادوگر سعدی گلستان را رقم می‌زده است، سعدی، بزرگ متین، موثر و بانصاف و دور از این مرحله بوده است که نتواند بدی توانگران حریص و خودخواه را باز یابد» دشتی که با این احتمالات نمی‌تواند تناقض درونمایه‌ی این حکایت را با شخصیت سعدی حل کند، سرانجام شیوه‌ی روایتگری او را در این حکایت به انتقاد می‌گیرد و می‌نویسد «البته ترجیح داشت این مناظره را میان دو نفر قرار داده و این شبهه را درباره‌ی شخصیت بزرگ خود در ذهن خواننده راه ندهد.» (دشتی ۱۳۸۱: ۲۳۶، ۲۳۷)



اگر در این حکایت مؤلف و راوی را یکی بدانیم ناگزیریم برای حل معمای تناقض روایت بامنش و شخصیت سعدی، چنان که دشتی بیان می‌کند زمان وقوع آن را به ایام جوانی و ناپختگی او بازگردانیم در غیر این صورت باید درباره وی همان‌گونه داوری کنیم که او خود ضمن حکایتی از زبان جالینوس به داوری نشسته است:

«جالینوس ابلهی را دید دست در گریبان دانشمندی زده و بی‌حرمتی همی کرد گفت: اگر او دانا بودی کار وی با نادان به اینجا نرسیدی.» (گلستان، باب سوم، کلیات/ ۱۵۴)

به گمان ما برای تبیین و تحلیل درست این حکایت باید به نکات زیر توجه داشت.

۱ - مقوله فقر و غنی و تفضیل هر یک از آنها بر دیگری از دیرزمان در شمار مقولات نظری مورد مناقشه میان متصوفه بوده است. چنان که سه قرن پیش از تولد سعدی، ابن خفیف شیرازی (وفات ۳۷۲ هـ) کتابی در «شرف فقر» پرداخته بود (دیلی ۱۳۶۳: ۲۱) و این خود مؤید آن است که در عهد شیخ کبیر شیراز چون و چراهایی در این باب در میان بوده و در آن ایام نیز کسانی همانند راوی حکایت سعدی در شرف فقر بر غنی تردید روا می‌داشته‌اند. پس این چالش در شیراز نیز همانند مناطق دیگر از سابقه طولانی برخوردار بوده است. اختصاص فصل ویژه‌ای به فقر و غنا در کتابهای تئوریک مؤلفان متقدم صوفیه نظیر کشف‌المحجوب هجویری نیز حکایت از آن دارد که این موضوع از جمله مباحث جدی در حوزه تصوف و میان متصوفه پیش از عهد سعدی بوده است (رک: هجویری ۱۳۷۳: ۲۹-۴۲).

بدین ترتیب سعدی در حکایت جدال سعدی با مدعی، این کشاکش دیرین میان فقر و غنی را، با کنار نهادن جنبه تئوریک آن، در قالب مجادله دو تن روایت کرده است؛ مجادله‌ای که پیش از آن به صورتی عالمانه در آثار متقدمان رخ نموده بود، این بار پس از چند قرن به شکل عوامانه از سر گرفته شده است. بدیهی است که

وقتی یک نظریه علمی از محافل اهل دانش به میانه کوچه و بازار انتقال یابد فرجام آن جز گریبان دریدن و زنخدان گرفتن موافقان و مخالفان نخواهد بود، چنان که در حکایت سعدی آشکارا انعکاس یافته است.

آنچه سبب شده است تا پژوهشگران احوال و آثار سعدی، شیخ اجل شیراز را یک طرف این منازعه تلقی کنند، علاوه بر استفاده از ضمیر اول شخص مفرد در روایت آن، عنوان این حکایت در نسخ متداول گلستان بوده است. راقم این سطور بی آنکه در حال حاضر امکان دسترسی به دیرینه‌ترین نسخه‌های گلستان را داشته باشد، بر این اعتقاد است که عنوان «جدال سعدی با مدعی» در آغاز این حکایت برافزوده کاتبان و نسخه‌نویسان پس از عهد سعدی است؛ زیرا که مرور بر حکایات گلستان نشان می‌دهد مؤلف کتاب بر هیچ یک از آنها نام و عنوانی ننهاد و هیچ دلیل موجهی نیز که بتواند ضرورت نامگذاری بر این حکایت را توجیه کند به نظر نمی‌رسد. رعایت انسجام ساختار کتاب هم اقتضای آن را دارد که این حکایت نیز همانند حکایات دیگر فاقد نام و عنوان باشد.

اگر درصدد تعیین نسبت مؤلف با سه شخصیت نقش‌آفرین این حکایت (راوی، درویش، قاضی) برآیم، به گمان ما سعدی را باید در شخصیت و سیمای قاضی جست، نه در سیمای راوی. آنچه در این حکایت از قول قاضی نقل می‌شود با قول و عقیده مؤلف گلستان که در حکایت‌های دیگر این کتاب و نیز در آثار دیگر او انعکاس یافته است انطباق افزون‌تری دارد، منش مداراجویانه قاضی هم با شخصیت بعدی سازگارتر می‌نماید تا راوی یک سونگر حکایت که پرورده نعمت توانگران است و هیچ نقدی را بر این طایفه برنمی‌تابد و گاهی در جانبداری از آنها سخنان بی‌پایه‌ای بر زبان می‌آورد و کار جدل را به جدال می‌کشاند.

سعدی در این حکایت پس از نشان دادن دو گرایش افراطی مربوط به تفضیل فقر و غنی و گفتار و رفتار جاهلانه و یا حداقل یک سونگرانه دو طرف منازعه، خود در هیئت قاضی ظاهر می‌شود و با عرضه نظری معتدل و دور از افراط و تفریط و در

عین حال سازگار با آموزه‌های دیگر خود که با تلقی جبراندیشانه و یا شبه جبری عصر نیز انطباق دارد به مرافعه فیصله می‌دهد و سرانجام هر دو سوی منازعه به حکم قضا رضا می‌دهند، از ماضی در می‌گذرند، طریق مدارا در پیش می‌گیرند و بوسه بر سر و روی هم می‌دهند.

## منابع و مأخذ

- ۱ - اقبال آشتیانی، عباس. مجموعه مقالات، زمان تولد و اوایل زندگانی سعدی، مقدمه و تصحیح محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی خیام، تهران ۱۳۵۰.
- ۲ - براون، ادوارد. تاریخ ادبیات ایران، از فردوسی تا سعدی، نیمه دوم، ترجمه غلامحسین صدیقی افشار، انتشارات مروارید، تهران ۱۳۶۶، چاپ سوم.
- ۳ - دشتی، علی. در قلمرو سعدی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۸۱، چاپ ششم.
- ۴ - دیلمی، ابوالحسن. سیرت شیخ کبیر ابو عبدالله بن خفیف شیرازی، ترجمه رکن الدین یحیی بن جنبد شیرازی، تصحیح ا. شیمیل. طاری، به کوشش توفیق سبحانی، انتشارات بابک، تهران، ۱۳۶۳.
- ۵ - زرین کوب، عبدالحسین. نقد ادبی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۱، چاپ سوم.
- ۶ - با کاروان حله، انتشارات علمی، تهران ۱۳۷۹، چاپ دوازدهم.
- ۷ - سعدی، مصلح الدین. گلستان، تصحیح دکتر برات زنجانی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۲.
- ۸ - کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، انتشارات جاویدان تهران ۱۳۷۱، چاپ هشتم.
- ۹ - کتاب گلستان، مقدمه و تصحیح عبدالعظیم قریب، به کوشش دکتر یحیی قریب، انتشارات روزبهان، تهران ۱۳۶۳.
- ۱۰ - ماسه، هانری. تحقیق درباره سعدی، ترجمه غلامحسین یوسفی، محمدحسن مهدوی اردبیلی، انتشارات توس، تهران ۱۳۶۹، چاپ دوم.
- ۱۱ - هجویری، علی بن عثمان. کشف المحجوب، تصحیح محمود عابدی، انتشارات سروش، تهران ۱۳۸۳.